هفته هفت روزه

به عواقب کار فکر کنید

سحر طلوعی Hafteh 7roozeh@yahoo.com

الآن که دارم این مطالب را می نویسم خیلی خوشحالم و از خوشحالی در پوست خود جا نمی شوم و این جا نشدن البته دلیل دارد و دلیلش این است که بعد از مدتها این تیم فوتبال محبوب ما توانست بالاخره یک بازی را مقتدرانه ببرد. (آخه شما چه کار دارید من طرفدار کدام تیم هستم؟) راستی گفتم فوتبال، این تیم ملی ما هم برای خودش ماجرایی داردها! با تمام ستاره های داخلی و خارجی مان می رویم جلوی مقدونیه و به هر تویی که طرف دروازه مان می آید بفرما می زنیم. (شانس آوردیم مقدونیه ای ها کم رو بودند و بیشتر از دو بار سمت دروازه مان نیامدند) جلوی توگو هم که به ضرب و زور پنالتی بازی را می بریم و بد جور احساس برنده بودن بهمان دست می دهد. بعدش هم که همگی از فوتبالدوست و فوتبال فهم و غیره گرفته شمشیرهایمان را برای سرمربی از رو می بندیم. انتقادها به کنار، اما یادمان نرود همین برانکو بود که آن شب زیبای سیزده خرداد را برایمان تدارک دید!

وقتی دارم این بخش را می نویسم دقیقاً روز کتاب و کتابخوانی است. می دانم وقتی شما دارید این ستون را می خوانید، دیگر خیلی دیر شده و از تبریک و این حرفها گذشته. اما باور کنید اگر یک سال را هم به نام سال کتاب و کتابخوانی نامگذاری کنند باز هم هیچ اتفاقی در تیراژ کتابها نمی افتد و میانگین زمان مطالعه برای هر نفر هم ذره ای از جای خودش تکان نمی خورد. اصلاً این کتاب چیز زایدی است که خواندنش به درد نمی خورد. بهتر است آدمی به جای کتاب، آبمیوه و پسته بخرد بخورد که هم دنیا دارد و هم دردسر ندارد.

خدمتتان عرض کنم که کتاب «سو و شون» احتمالاً می دانید که سیمین دانشور آن را نوشته؟ (اصلاً یاد مزایای آبمیوه و مضرات کتاب نیودم، ببخشید!) به هر حال، این کتاب به زبان اسپانیایی ترجمه شد. جای بسی خوشحالی است علاوه بر اشعار مولانا، خیام، حافظ و... کتابهای نویسنده های معاصر ایرانی به زبانهای دیگر ترجمه می شود. بد نیست خارجی ها ما را بشناسند!

این شما و این هم اهم اخبار:

اندازه جیب ما نیست!

آقا بالاخره استاد تصمیم گرفتند در تهران کنسرت بدهند. آقا بعد از مدتها آقای صدا از گشت و گذارهای توریستی و مارکوپولواری خود دست برداشتند و می خواهند گوش پایتخت نشینان را بنوازند. آقا بالاخره ما الآن از قرط هیجان در حال رگ به رگ شدن هستیم، الآن ما در حال قزل قورتیم، بابا شما که ما را مردی. هان؟ ببخشید. من اصلاً حال خودم را نمی فهمم. استاد شجریان تصمیم گرفته اند در روزهای آذر برای تهرانی ها بخوانند. اما اصل ماجرا اصلاً بعد از این اما است که بلیت های این کنسرت چیزی در حدود بیست هزار تومان است!

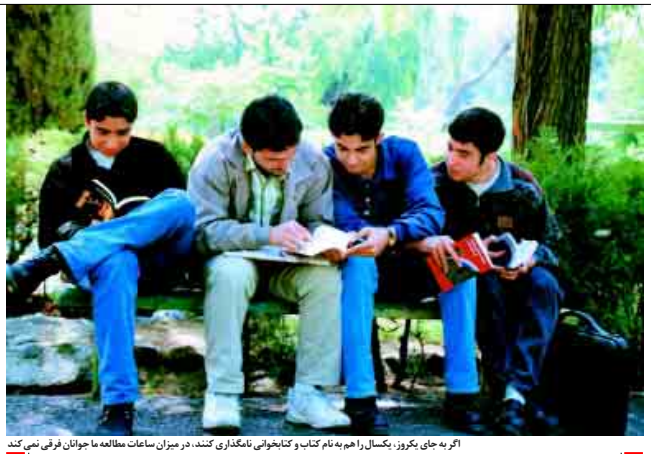

اگر به جای یکروز، یکسال را هم به نام کتاب و کتابخوانی نامگذاری کنند، در میزان ساعات مطالعه ما جوانان فرقی نمی کند

> وقتی دارم این بخش را می نویسم دقیقاً روز کتاب و کتابخوانی است. می دانم وقتی شما دارید این ستون را می خوانید، دیگر خیلی دیر شده و از تبریک و این حرفها گذشته

> جای بسی خوشحالی دارد علاوه بر اشعار مولانا، خیام، حافظ و... کتابهای نویسنده های معاصر ایرانی به زبانهای دیگر ترجمه می شود. بد نیست خارجی ها ما را بشناسند!

شوخی موخی در کار نیست. همینه که گفتم، اینجوری هم نگاه نکنید که مثلاً نمی دانید بیست هزار چند تا صفر دارد! اجباری که نیست هر کس که می تواند از این پولها خرج کند، می رود کنسرت. آنهایی هم که نمی توانند، می توانند خیال کنند که رفته اند کنسرت مثل خیلی خیالهای دیگر. آخر من چه جوری ثابت کنم این پول چرک کف دست نیست، بلکه عصای دست است؟

لطفاً کمتر مچ بزنید!

می دانم مدتهاست که تب گلدکوئست و خلاصه به قول این بروبچس این کاره، Network marketing بدجور همه را گرفته. از گوشه و کنار خیابان و خانه و محل کار گرفته تا گلاب به رویتان وقتی می روید «آنجا» که دور از هیاهو چنددقیقه ای آرامش داشته باشید، روی موبایلتان sms می آید و شما را به عضویت در این شبکه ها دعوت می کند. من کاری ندارم که می خواهید قبول کنید یا نه که با این شبکه ها چه ضربه ای به اقتصاد می زنیم، اما حداقل بیایید با کمی حق انتخاب با آنهایی که قصد به کار گرفتنشان را کرده ایم برخورد کنیم. این طرف حتماً حق دارد که به شما بگوید می خواهد وارد شبکه بشود یا نه! وقتی داریدمخش را تیلیت می کنید و می خورید، این اجازه را هم به او بدهید که بگوید نه! و وقتی هم گفت نه، لطفاً بی خیال شوید، نه mailbox اش را بی خود و بی جهت پر کنید و نه حجم Inbox موبایلش را تمام کنید.

اینه!

مطمئنم که لیلا ابراهیمی را نمی شناسید. حوصله کل کل هم ندارم. او یک دونده است که کلی رکورد زده و برای ایران افتخار کسب کرده. ابراهیمی در مسابقات داخل سالن آسیا که این بار در تایلند برگزار می شود توانسته به مقام پنجم برسد که اگر شما کمی انصاف داشته باشید و جایگاه ایران را در دو و میدانی آسیاوجهان بدانید حتماً به او تبریک می گویید. لیلا ابراهیمی در هوای گرم و شرجی تایلند با پوشش کامل اسلامی مسابقه می دهد و همه از سختی کار او خبردارند، ما این افتخارآفرینی او را تبریک می گوییم و برایش آرزوی بهترین ها را می کنیم و با سابقه ای که از او داریم می دانیم می تواند بهتر از اینها باشد.

شگفت انگیزان!

چندوقتی است که محاکمه متهمان فروش سؤالات کنکور دانشگاه آزاد شروع شده. خبر عجیب و غریب و شگفت انگیزی نیست. راستش ما که دیگر به خواندن خبر این محاکمه ها عادت کردیم. یک روز آزمون دستیاری پزشکی، یک روز محاکمه سؤالات کنکور دانشگاههای سراسری و حالا هم دانشگاه آزاد، اما از آخر و عاقبت و نتیجه اش خیلی خبردار نمی شویم. از آنهایی هم که خبردار می شویم خیلی نتایج اعجاب انگیز و دندان گیری نیست، حتی برای آنهاکه حقشان ضایع شده. این مبارزه با خریدو فروش سؤالات کنکور هم شده مثل مبارزه با خیلی چیزهای دیگر. این محاکمه و دادگاه هم برای این است که همین جور دور هم خوش باشیم وگرنه عملاً سال دیگرنشنویم سؤالات فلان آزمون با قیمت های نجومی بین خریداران دست به دست می شود.

کار، کار باران است!

داشتیم روزنامه ها را ورق می زدیم که یک هو خواندیم: «اگر به عواقب کار فکر می کردم، دخترم را نمی کشتم» آقا این بحران فکر و عقل بدجور دارد تکثیر پیدا می کندها! حالا ما گفتیم که یک وقت خدای نکرده نگویید ماخبر نداشتیم. طرف زده دخترش را کشته، از خودش بیانیه تمام ادبیاتی هم صادر می کند. قضیه سر این است که تازگی ها فکر کردن کار محیرالعقولی شده وگرنه که شکر خدا همه از نعمت مخ برخوردارند. دوباره دوتا قطره از آسمان افتاد همه چی را با خودش برد؟ بابا من نمی فهمم چرا جدیداً مردم سریع دست به چاقو و چوب و اسلحه می شوند. چی بگویم دیگر؟ وقتی می خواهید کسی را بکشید لطفاً سریع، بدون هیچ معطلی، به عواقب کار فکر کنید!

از عشق گفتن

طعم واقعی عشق!

هارا استراف مارانو
مترجم: سمیه صیادی فر

به راستی چه عاملی سازنده عشق واقعی و باشکوه در یک زندگی موفق است؟ به نظر باید چیزی بیش از یک احساس رمانتیک باشد. رویش چنین عشقی نیازمند بذرهایی چون فداکاری، ایثار، دوستی و تعهد است.

سخت نیست، کافی است دستورالعمل ۲۰ شماره ای زیر را بخوانی و با دقت عمل کنی! مطمئن باش طعم واقعی و دلپذیر عشق را خواهی چشید!

فقط بخوان و با دقت عمل کن:

۱. رک و راست باش.
۲. آرام، متین و مؤدب باش.
۳. راستگو باش.
۴. سعی کن فراموش کنی و ببخشی.
۵. به طرف مقابل خودت با دیدی مثبت نگاه کن.
۶. قدردان خوبی ها باش.
۷. آشکارا بگو چه چیزهایی را دوست نداری.
۸. مغفول و منطقی حرف بزن.
۹. با دلسوزی و عمیق گوش کن.
۱۰. خطاهایت را بپذیر و هرگاه اشتباه کردی آن را قبول کن.
۱۱. خیلی واضح و روشن بگو خواهان چه هستی و صبر کن تا دوباره نوبت حرف زدنت برسد.
۱۲. بگو: «متأسفم».
۱۳. بگو: «متشکرم».
۱۴. حق شناس باش.
۱۵. بیاموز که احترام بگذاری و حتی کوچک ترین نشانه هایی از مهربانی و لطف را جبران کنی.
۱۶. بچه ها بهترین هدیه هایی هستند که خداوند به انسان ارزانی داشته است، به آنها با اعتدال عشق بورز تا توجه کم یا زیاد نسبت به آنها، وجودشان را به تاراج نبرد.
۱۷. بیاموز، آرامش را با تمام وجود درک کنی.
۱۸. درمواقع نیاز به بهترین وجه یاری رسان باش.
۱۹. فراموش نکن. تو و طرف مقابلت مانند هر کس دیگری، انسان هستیدو ممکن است اشتباه کنید.

حرف دل
harfedel_ir @yahoo.com

جنگل

گاه احساس می کنم که بیهوده می نویسم. چه فرقی می کند کی، کجا به چه کاری مشغول است؟ مهم است کسی لبخند بر لب داشته باشد؟ خوشحال می شویم اگر در کوچه، از رهگذری ساعت پرسیدیم، لبخندی به جای جواب تحویل بگیریم؟ و آیا اصلاً می خواهیم بدانیم ساعت چند است؟ مهم است که کجای زمان باشیم؟ اصلاً باید باشیم یا نباشیم؟ آیا جمعیت مردم جهان به حد کافی رشد نکرده؟ مگر به حد کافی داستان نیست؟ چرا باید شخصیت خلق کنیم؟ چرا باید به جمعیت رو به رشد جهان، حتی در قصه ها اضافه کنیم؟ چندین قرن است که انسانها با داستانهای کوتاه و بلند تجربیات زندگیشان روی همین کره خاکی زیسته اند و اکنون پس از گذشت این همه قرن، چه چیزی برای عرضه دارند؟ باز هم داستان؟ آیا وقت آن نرسیده که تمام داستانها یکی شوند و آن یک داستان برای همه کافی باشد؟ یکی کردن انسانها دیگر سخت شده. خیلی سخت تر از آنچه فکر کنیم! ولی داستانها هنوز ...

داستانها هستند تا زمانی که خیالها باشند و خیالها هستند تا زمانی که انسانها باشند و دردها نباشند و زیباییها باشند و زشتی ها! باشند یا نباشند؟ و کوهها باشند و دریاها باشند و جنگلها نیز و پروازها نیز. و قامت سبز درختان که همیشه انبوهی جنگلها را تحسین می کند. روزی شنیدم که درختی در جنگلی می گفت: «آیا شما هم شنیده اید که می گویند جایی به نام جنگل وجود دارد که پر از درخت است؟ کاش من آنجا بودم!»

و من گفتم: کاش من آنجا نبودم! و دیگر هرگز نخواستم سیبی از درختی بچینم. چون راز درختهای جنگلی را می دانستم. دیگر نه از درخت بالا رفتم، نه سیب چیدم. نه حتی به شکوفه های بهاری روی درخت نگاه کردم. درختها چقدر تنهایند. مثل پرنده های روی شاخه هاشان و مثل رهگذران زیر سایه هاشان.

و چه کسی اول بار جنگلی، در قصه خلق کرد که درختانش با هم حرف می زدند؟ چه کسی به قانون درختان، به قانون سکوت جنگل، بی حرمتی کرد؟ ولی جنگلها همیشه باید در قصه ها باشند. چون بزودی روزی می رسد که اگر جنگلی در قصه ها نباشد، هیچ جای دیگر هم نخواهند بود و درختان باز از هم می پرسند: آیا شما هم شنیده اید که می گویند جایی به نام جنگل وجود داشته که پر از درخت بوده؟ کاش ما آنجا بودیم!

این بار من می گویم: کاش من هم آنجا بودم! و به فکر فرو می روم: من قبلاً در چنین جایی بوده ام؟ یا نبوده ام؟ هیچ نمی دانم.

ترانه صفایی

خاطره‌ای از خاطرات یک پنجره

داشتم بیرون را تماشا می کردم که ناگهان کبوتری روی لبه دیوار درست روبروی من نشست. از او پرسیدم برای چی این جا نشستی؟ گفت: خسته شدم هر جا رفتم غذا گیر نیاوردم و دیگر نمی دانم کجا بروم کاش کسی بود به من کمک می کرد. گفتم حیف که من نمی توانم تکان بخورم و به تو کمکی کنم. کبوتر گرفت چرا خودت را دست کم می گیری ببین الان راهی به تو نشان می دهم که بتوانی به من کمک کنی گفتم بعید می دانم گفت الان می فهمی کمی از جایش برخاست پروبالش را تکان داد و با شدت بالش را محکم به من زد و صدای بلندی برخاست. دردم گرفت و اعتراض کردم معذرت خواهی کرد و در ادامه گفت: یک دقیقه صبر کن صاحبخانه متوجه صدا شد و با عجله به طرف من آمد من را باز کرد و پس از کمی تأمل گفت: چه کبوتر نازی. الان برایت غذا می آورم. خوب شد این پنجره هست تا تو بتوانی مرا خبر کنی کبوتر حرفی نمی زد فقط در گوشه لبش لبخندی نشسته بود صاحبخانه برگشت و مقداری برنج توی حیاط ریخت تا کبوتر آن را بخورد مدتی کنار من ایستاد گفتم مثل اینکه درست می گفتی گفت: بله ببین تو هم کاری از دستت برمی آید. درواقع هر چیزی که ساخته می شود برای برطرف کردن یک نیاز است تازه این تنها فایده تو نیست بلکه خیلی کارهای دیگر هم هست که تو می توانی انجام دهی او برنجش را تعارف کرد ولی میل نداشتم و نخوردم بالاخره غذا تمام شد و پس از خداحافظی گرم ونرم گفت که فردا دوباره می آید. پر زد و رفت و من دوباره تنها شدم. البته این بار با احساسی بهتر از قبل.

کامران کاظم ارگی

بسمه تعالی

سازمان توسعه برق ایران بزودی عملیات اجرائی خط ۴۰۰ کیلوولت تکمداره گتوند - شازند را طبق مسیرهای تعیین شده در نقشه های اجرایی شروع خواهد نمود، لذا به منظور اطلاع صاحبان اراضی و املاک واقع در مسیر و حریم خط انتقال نیروی مذکور و جلب توجه آنان به مواد ۱۶، ۱۸، ۱۹ قانون سازمان برق ایران و ماده ۱۱ مصوبه شماره ۲۹۰۵۲ هیأت وزیران در مورد حریم قانونی خطوط انتقال نیروی برق مبادرت به انتشار این اطلاعیه می نماید. با این توضیح که مسیر کلی خط طبق کروکی ضمیمه، از ایستگاه برق ۴۰۰ کیلو ولت نیروگاه سد گتوند شروع و پس از عبور سد گتوند از حوالی مناطق ماهور برزانی و شهرک حمزه و شهرک المهدی و چم گلک عبور می نماید سپس موازی خط ۲۳۰ کیلوولت دز - تهران از حوالی مناطق پایگاه هوائی وحدتی - شهرک دو کوهه و قلعه قاسم و بیدرویه و قلعه رزه و چارطاق و دره تخت جان و قلعه میشوند و قلعه نصیر و چشمک و برآفتاب غزال و جادو آب- کوه هشتاد پهلو- سرخه ده- دارانی- کمالوند و از نزدیکی شهر خرم آباد عبور و از روستاها و آبادیهای دولیکان و سیاه گوشی و رازان و با جاده دورود و بروجرد تقاطع می نماید سپس به سمت کوه عبوس و روستاهای چوبدر- کهنه حضار و بیدستان پس از تقاطع با جاده شازند - ازنابه حاجی آباد و سپس پست ۴۰۰ کیلوولت شازند (امیر کبیر) منتهی می گردد.

ضمناً حریمهای قانونی این خط عبارتنداز حریم درجه یک به عرض ۲۰ متر در هر طرف مسیر خط که در این حریم اقدام به هر گونه عملیات ساختمانی و ایجاد تأسیسات مسکونی و دامداری یا باغ و درختکاری و انبارداری ممنوع است و حریم درجه دو به فاصله ۵۰ متر از محور خط که فقط ایجاد تأسیسات ساختمانی اعم از مسکونی، صنعتی و مخازن سوخت تا هر ارتفاع ممنوع می باشد.

مالکین و ذوی الحقوق برای کسب اطلاعات بیشتر و رفع هر گونه ابهام می توانند به سازمان توسعه برق ایران به نشانی تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ولی عصر، کوچه شهید شهامتی، شماره ۳ مراجعه و یا مکاتبه نمایند.

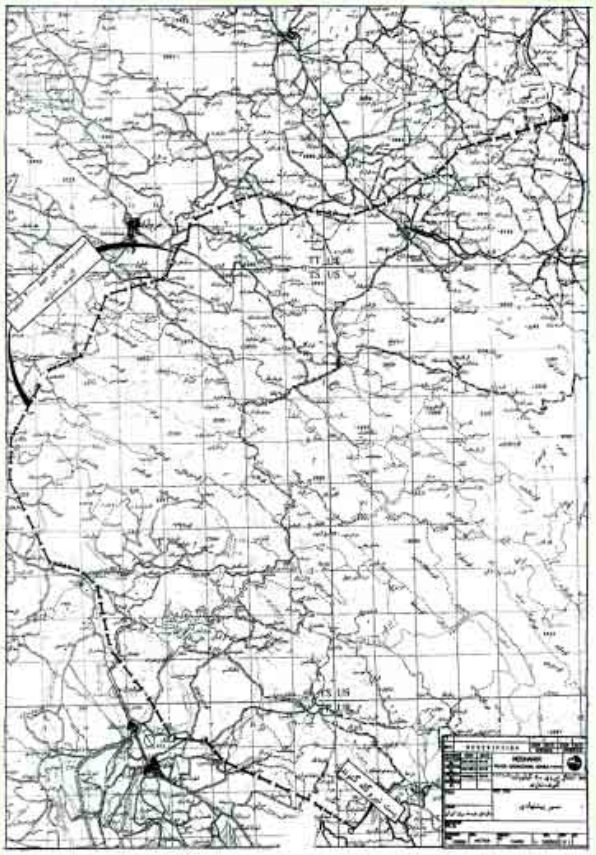

روابط عمومی سازمان توسعه برق ایران

۸/۱۱۵